

# شیعیان عراق<sup>(۱)</sup>

نویسندگان: گراهام ای. فولر\* و رند رحیم فرانکه\*\*

مترجم: خدیجه تبریزی\*\*\*

## چکیده

در این مقاله، نگارنده با توجه به اکثریت مطلق جمعیت شیعه در عراق و محرومیت آن‌ها از مشارکت سیاسی، به تاریخچه و نقش سیاسی - اجتماعی شیعیان پرداخته و چالش‌های پیش‌روی حکومت استبدادی عراق را بررسی می‌نماید. نگارنده با ارائه شواهدی، پارادوکس موجود در حاکمیت عراق را نشان داده و دوام آن را مورد تشکیک قرار می‌دهد.

شیعیان عراق، هم از نظر تعداد و هم از نظر تأثیر فکری - ایدئولوژیکی، مهم‌ترین گروه شیعه در جهان عرب به شمار می‌آیند. ۵۵ تا ۶۰ درصد جمعیت ۲۲ میلیونی عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند که تقریباً ۱۲ میلیون نفرند. بیشتر آن‌ها عرب هستند و تعداد اندکی از آن‌ها را شیعیان ترکمن و فارس عرب شده تشکیل می‌دهند. اگرچه اکثریت مطلق جمعیت عراق را شیعیان تشکیل می‌دهند، اما حکومت این کشور از زمان شکل‌گیری‌اش، در دست سنی‌ها بوده و در سه دهه گذشته، تنی چند از جماعت سنی و در رأس آن‌ها صدام حسین و

\*\* استاد علم ادیان در دانشگاه نیویورک و تحلیلگر سیاسی در امور خاورمیانه.

\*\*\* استاد علم ادیان در دانشگاه نیویورک، مفسر و تحلیلگر مسائل عراق در رسانه‌های مهم خبری.

فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد فلسفه از دانشگاه تهران.

خانواده‌اش، این کشور را تحت سلطهٔ روز افزون خود داشته‌اند. از اواخر دههٔ ۱۹۷۰ شمار زیادی از شیعیان عراقی به منظور سکونت در ایران، سوریه، بریتانیا و دیگر کشورهای عربی و اروپایی، عراق را ترک کرده و در این کشورها به ایجاد گروه‌هایی برای مخالفت با رژیم عراق، مبادرت ورزیده‌اند. در داخل عراق، گروه‌های شیعی جنوب در مقابل حکومت صدام حسین به مقاومت مسلحانهٔ یکپارچه و هرچند ضعیف خود ادامه می‌دهند. هرچند تمامی گروه‌های عراقی به شیوه‌های گوناگون، نارضایتی خود را از رژیم عراق اظهار می‌دارند، اما جامعهٔ شیعه، بخصوص از ۱۹۹۱، به سرسخت‌ترین دشمن این رژیم تبدیل شده است.

اگر شیعیان به قدرت سیاسی متناسب با جمعیتشان دست یابند، امکان دگرگون کردن چشم‌انداز سیاسی عراق و اثرگذاری قابل ملاحظه‌ای بر آیندهٔ شیعیان کشورهای عربی دیگر خواهند داشت. تأثیر یک جامعهٔ شیعی قدرتمند عراقی بر شیعیان عرب دیگر، به سبب قومیت مشترک - پیوند زبانی، فرهنگی و تاریخی - به مراتب بیش از ایران است.

علاوه بر این، اهمیت یافتن عراق در عرصهٔ عربی به معنای آن است که شیعیان عراقی می‌توانند به تدریج، نگرش متداول سنیان نسبت به تشیع را تغییر دهند و تشیع را وارد جریان غالب فرهنگ عربی به عنوان یک کل کنند. بر این اساس، شیعیان عراقی مسئولیت‌هایی اجتماعی دارند که فراتر از مرزهایشان است: آنچه را آن‌ها برگزینند پیامدهایی اساسی برای هم‌مسلمانان شیعه‌شان در منطقه دارد و می‌تواند به بهبود شرایط شیعیان کشورهای عربی و یا وخیم‌تر شدن اوضاع آنان بینجامد. پیامدهای احتمالی دست‌یابی شیعیان به جایگاهی برجسته در عراق در دوران پس از جنگ خلیج به صورت قابل توجهی مورد ملاحظه و بررسی ایالات متحده و هم‌پیمانانش قرار گرفت و به تصمیمات هماهنگی دربارهٔ صدام انجامید که هنوز عراقی‌ها و بخصوص شیعیان عراقی آن را محکوم و مردود می‌دانند.

### تأثیر شیعیان عراقی بر فرهنگ سیاسی

#### عرب

شمار شیعیان عراقی با توان ۱۲ میلیون نفری‌شان بیش از جمعیت مقیم در

این امر در چند دهه‌ای که از حاکمیت رژیم بعث گذشته، خدشه‌دار و تضعیف شده و پس از انقلاب ایران، تحت الشعاع این کشور قرار گرفته است. پس از جنگ جهانی اول، شیعیان عراقی به همراه سنیان در فرایند سازندگی کشور مشارکت داشتند. ابتدای تاریخ قرن بیستم عراق با مبارزاتی که به رهبری شیعیان و برای قطع وابستگی به حکومت بریتانیا انجام گرفت، پیوندی تنگاتنگ دارد. «انقلاب» ۱۹۲۰ علیه بریتانیا، که از نظر تاریخی مقدم بر شکل‌گیری حکومت عراق توسط ملک فیصل و به دلایلی عامل تسریع آن بود، از سوی قبایل و روحانیان شیعی هدایت می‌شد؛ در صف مقدم انقلاب، مقامات عالی‌رتبه و برجسته شیعه غیرروحانی، تجار و شیوخ قبایل حضور داشتند که از جانب روحانیان شیعه حمایت می‌شدند. این انقلاب هرچند جنبشی صرفاً شیعی نبود و چهره‌های سرشناس سنی بسیاری در آن حضور داشتند، شهرت ملی رهبران شیعی متعددی همچون جعفر ابوالتیمن (Jafar Abul-Timman) را - که بسیار محبوب بود - به دنبال داشت. وی بعدها به تشکیل احزاب ملی‌گرا مبادرت

کل کشورهای شورای همکاری خلیج است. (برای مقایسه، جمعیت جامعه لبنان، که دومین کشور بزرگ این شورا است، ۱/۲ میلیون نفر است.) این امر جلوه و نفوذی را برای آن‌ها در منطقه تضمین می‌کند که همانند آن را در هیچ جامعه شیعی دیگری نمی‌توان یافت. شمار شیعیان و نیز جایگاه عراق در جهان عرب، سرانجام، فرصت منحصر به فردی در اختیار شیعیان این کشور قرار خواهد داد که به شکل‌دهی بینش‌های منطقه‌ای پردازند و حتی به تدریج، برداشت رایجی از عرب‌گرایی و نیز ماهیت حکومت عربی را، که تحت‌تأثیر حکومت‌ها پدید آمده است، اصلاح کنند. گذشته از این، هیچ کشور دیگری حتی ایران، به اندازه عراق ارتباطی تنگاتنگ با تشیع ندارد، بخصوص جنوب عراق که خاستگاه معنوی اصلی تشیع و جایگاه حوادث حماسی و غم‌بار سال‌های اولیه اسلام است. از اوایل قرن نوزدهم تا اواخر دهه ۱۹۶۰ شهرهای مقدس عراق مراکز مهم تحصیل علوم دینی برای شیعیان جهان بودند. نقش و نفوذ عراق در رشد فکری و معنوی تشیع در طول تاریخ انکارناپذیر است، هرچند

ورزید و یا در آن‌ها مشارکت داشت و به عنوان مدافع قطع وابستگی به بریتانیا نقشی فعال ایفا می‌کرد.

تشیع سیاسی در عراق، در دهه ۱۹۵۰ آغاز گشت. حوزه‌ها و مدارس علمیه نجف کوره حوادثی بودند که در آن ایده‌های روحانیان جوان و سیاسی جهان عرب شکل می‌گرفتند و به بیان درمی‌آمدند. محمد باقر صدر، روحانی جوان و باهوش عراقی، که خویشاوندانی در سرتاسر جهان شیعی داشت، نیرو و توان فکری عمده‌ای بود که از طرحی شیعی برای اسلام سیاسی پشتیبانی می‌کرد. انتقاد او از فلسفه‌های سیاسی کمونیستی و غربی و ارائه نوع اسلامی آن و نگرش او نسبت به حاکمیت مردمی در تشیع، پس از گذشت ۳۵ سال، همچنان بخشی از مرامنامه شیعیان اسلامگرا را تشکیل می‌دهد (و با بسیاری از سنت‌های رایجی که امروزه ایران خمینی ارائه می‌دهد، در تضاد است). روحانیان عرب غیرعراقی، همچون محمدحسین فضل‌الله از لبنان (که بعدها هدایت معنوی حزب‌الله لبنان را بر عهده گرفت) همکاری نزدیکی با صدر داشتند. نفوذ خود صدر و دیگر روحانیان عرب

تحصیل کرده در نجف، در شکل‌گیری بعدی جنبش‌های سیاسی شیعی در سرتاسر جهان عرب اثرگذار بود.

کشور عراق علاوه بر اعتبار شیعی‌اش، در تحولات مربوط به هویت و تاریخ عرب مرکزیت داشته و به صورتی جدی در پیشرفت‌های اجتماعی، سیاسی و فکری مشرق عربی مؤثر بوده است. پس از جنگ جهانی اول، عراق اولین کشور عربی بود که به استقلال دست یافت، هر چند این امر با قیمومیت انگلستان همراه بود. این کشور پس از استقلال، محور تاریخ عرب بوده و به شکل‌گیری گفتمان و سیاست عرب کمک کرده است. برای مثال، در ۱۹۴۰ عراق نیروی محرک برای تشکیل اتحادیه عرب بود و عراقی‌ها از دهه ۱۹۳۰ به بعد به توصیف ملیت عربی پرداختند. کشور عراق در کنار مصر و سوریه در زمینه تعلیم و تربیت، هنر، ادبیات و دانش‌پژوهی عامل مهمی در شکل‌گیری فرهنگ عربی به صورت کنونی‌اش بوده است. شیعیان عراقی سهم خود را در این فرایند بسیار مهم می‌دانند و آن را بخشی از میراث ملی عربی تلقی می‌کنند.

نیز تنش‌های میان شیعیان و سنیان، چگونگی تصمیم‌گیری آن‌ها در مورد مسائل داخلی، و نحوه ارتباط آن‌ها با کشورهای منطقه.

اگر قرار باشد شیعیان به سطحی از مشارکت دست یابند که تناسب بیشتری با تعدادشان داشته باشد، باید تغییراتی ساختاری در حکومت عراق صورت گیرند که دست کم به گستردگی تغییر انقلابی پادشاهی به جمهوری باشد که در ۱۹۵۸ صورت گرفت. شیعیان ناگزیر خواهند بود به ۳۰ سال حاکمیت اختصاصی بعثی‌ها خاتمه دهند و عادات و تعصباتی را که طی ۸۰ سال ریشه دوانیده‌اند، دگرگون سازند. نکته مهم‌تر اینکه شیعیان باید سنیان را متقاعد کنند که آنان خطری مهلک برای منافع سنیان نیستند و دموکراسی نیز یک «برنامه کار شیعی» و بهانه‌ای برای تبعیض معکوس نیست. حتی با فرض عزم راسخ شیعیان، این امر برای آنان کاری بسیار دشوار خواهد بود.

#### جهان شیعیان

یتزاک نکاش (Yitzhak Nakash) مؤلف کتاب شیعیان عراق، بر اساس اسناد تاریخی، چنین استدلال می‌کند که صرفاً

اگر شیعیان در عراق به جایگاهی سیاسی دست یابند، بی‌تردید همچون شیعیان لبنان خواستار تداوم فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی عراق در جهان عرب خواهند بود و البته درصدد تغییر دادن برخی از تلقی‌های متداول در این جهان نیز برخواهند آمد، به ویژه تعصباتی که به شیعیان لطمه زده‌اند. پیشینه‌ای که شیعیان در عراق به جا می‌گذارند شدیداً مورد توجه مردم و حکومت‌های تمامی کشورهای منطقه قرار خواهد گرفت. با وجود نگرانی‌های نخبگان سنی در جهان عرب، شیعیان احتمالاً با این اعتقاد جزمی که حکومت‌های عربی ضرورتاً باید سنی باشند، مخالفت می‌کنند و به عرفی که عربیت را با سنی‌گرایی یکی می‌داند و مدت‌هاست در فرهنگ جهان عرب نهان است، پشت پا می‌زنند. به بیانی جسورانه‌تر، شیعیان عراقی می‌توانند گذشته را نیز تحت تأثیر قرار دهند؛ آن‌ها می‌توانند تاریخ‌نگاری عربی را به گونه‌ای بازسازی کنند که تشیع به عنوان مؤلفه‌ای اساسی از این تاریخ درآید. مثبت یا منفی بودن پیامدهای احیای سیاسی شیعی در عراق برای شیعیان عرب به عنوان یک کل، بسته به عوامل ذیل است: حل تنش‌های درونی و

در قرون هجدهم و نوزدهم بود که تعداد زیادی از قبایل عراقی به تشیع گرویدند. با اینکه شهرهای جنوب، بجز شهر بندری بصره، مراکز دایمی شیعی بودند، در نواحی روستایی و بیابان‌های اطراف آن‌ها قبایل چادرنشین سنی سکونت داشتند که همواره از طریق مرزهای میان سعودی و سوریه در تردد بودند. گرویدن به تشیع با استقرار تدریجی آن‌ها و انتخاب الگوهای معاشرتی مبتنی بر روستانشینی به جای صحرائنشینی، مقارن و [در واقع] پیامد آن بود. بدین‌سان، طبق این تحلیل، تا پایان قرن نوزدهم بیشتر جمعیت عراق غیرشیعی بودند، هرچند در زمان سرشماری بریتانیا در ۱۹۱۹، ۵۳ درصد جمعیت این کشور را شیعیان تشکیل می‌دادند.

خودآگاهی جمعی شهرهای عراقی واقع در جنوب بغداد از جهات بسیاری وابسته به تاریخ و سنن شیعی است. امام علی (علیه السلام)، خلیفه چهارم مسلمین و امام اول شیعیان - که بیش از دیگر ائمه مورد احترام است - کوفه را مرکز خلافتش قرار داد و نزدیک همان‌جا، در نجف مدفون است. پسرش حسین (علیه السلام)، سومین و محبوب‌ترین امام شیعیان، به همراه برادر

قهرمان و سلحشورش عباس (علیه السلام) در کربلا شهید شده و همان‌جا مدفون است. شهادت حسین (علیه السلام) با تفاسیر و شاخ و برگ‌های گوناگونش، کانونی احساسی و فکری است که نگرش شیعی به جهان را تحت تأثیر قرار داده است. گنبد‌های طلایی، معرّق‌کاری‌های تودرتو و گنجینه‌های برجسته‌ای که در حرم علی، حسین، و عباس (علیه السلام) به چشم می‌خورند، هیچ تناسبی با بیابان‌های هموار اطراف عراق ندارند. حومه شمالی بغداد، که «کاظمین» نام دارد، حرم‌های گسترده‌ای امامان هفتم و نهم را در خود جای داده است. در همین سمت شمال و در فاصله‌ای دورتر، شهر سامرا قرار دارد که با وجود سنی بودن اهالی آن، جایگاه حرم نهمین و یازدهمین امام است. با این‌همه، سامرا به دلیل آنکه زادگاه امام دوازدهم، مشهور به «مهدی» (هدایت‌شده) و «منتظر» (آنکه مردم در انتظار اویند) (علیه السلام) بوده، از همه مهم‌تر است. غیبت مهدی (علیه السلام) - که آن هم در سامرا واقع شده - کانون معادشناسی شیعی و فلسفه دوران ظهور عدالت است.

تشیع در عراق صرفاً آموزه‌ای مذهبی نیست، بلکه پدیده‌ای فرهنگی و

آیین‌هایی که به صورت دسته‌جمعی برگزار می‌شوند و نیز آمیخته‌اند با قرائت یا مرثیه‌سرایی برای شهادت حسین [علیه السلام]، همخوانی گروهی درباره زندگی ائمه، آماده‌سازی غذا برای فقرای بیرون مساجد و اهدای قربانی به پیشگاه ائمه در حرم‌ها. عظیم‌ترین این مراسم‌ها در روز عاشورا، سالگرد درگذشت امام حسین [علیه السلام] برگزار می‌شود. در این روز، صدها هزار مؤمن به صورت دسته‌جمعی از شهرهای کوچک و بزرگ عراق به سوی کربلا سرازیر می‌شوند. قدرت اساسی این شعائر دسته‌جمعی حتی به خودآگاهی شیعیانی که کاملاً مذهبی نیستند نیز سرایت کرده است. پیکره سنن شیعی - شامل زیارت موسمی، هیأت‌های مذهبی، متون، تصاویر، تعابیر، طعام و قربانی - همسان با اعتقاد مذهبی، چشم‌انداز روحی تشیع را ترسیم می‌کند و [در مقایسه با آن] این امر را در مقیاسی وسیع‌تر و عمومی‌تر انجام می‌دهد. میراث تشیع، مایه افتخار شیعیان عراقی است و آن‌ها همجواری با ائمه و تولیت حرم‌های مقدس را موهبتی الهی تلقی می‌کنند.

در قرن نهم و دهم، یعنی زمانی که تشیع استحکام می‌یافت، متون کلاسیک،

جغرافیایی است و به همان اندازه که از اعتقاد مذهبی نیرو می‌گیرد، از غنای میراث و محیط نیز بهره می‌برد. دجله و فرات در جنوب عراق به هم می‌رسند و انشعابات آن‌ها، که به سمت آبگیر مرکزی جریان دارند، باتلاق‌های بسیار وسیعی ایجاد کرده‌اند. این منطقه قدیمی با روستاهای شناور، جنگل‌هایی از نی، گاومیش آبی، پرندگان وحشی و مزیف‌ها یا مهمان‌سراهایی از نی، که استادانه ساخته شده‌اند، محل افسانه‌ای سومر - اولین تمدن بین‌النهرین - است. دو رودخانه مذکور پس از منطقه باتلاقی به مصب گسترده‌ای جریان می‌یابند که وسیع‌ترین مناطق نخلستانی عراق است. منظره سرسبز و پرآب بین‌النهرین جنوبی به اندازه شهرهای مقدس نجف و کربلا، در خودآگاهی فرهنگی شیعی نقش دارد.

مراسم‌های گروهی تشیع به صورتی گسترده در سه شهر مقدس و اصلی نجف، کربلا و کاظمین برگزار می‌شوند و در شهرهای مهم دیگر عراق، به صورتی محدودتر و در محله‌ها، خانه‌ها و حسینیه‌های شیعیان انجام می‌گیرند. این مراسم‌ها با فرهنگ عامیانه‌ای غنی همراهند که مشتمل هستند بر نمادها و

کربلا)، بار دیگر زائران را به سوی خود کشاندند و از طریق خمس (مالیاتی مذهبی برابر با ۲۰ درصد منافع) واجبی که شیعیان متدین به مراجع می‌پرداختند و نیز تدفین اجساد که از گوشه و کنار سرزمین‌های اسلامی به آنجا منتقل می‌شدند، درآمدهایی به دست آمدند. نجف و کربلا مناطقی بودند که تا حد زیادی مستقل عمل می‌کردند و فرمان حکومت امپراتوری عثمانی فروتر از اقتدار علمای بزرگ به شمار می‌رفت.

در آغاز قرن بیستم، شیعیان [عراق] به دو گروه «شهری» ساکن در شهرهایی همچون نجف، کربلا، حله و بغداد، و «روستایی»، که بیشتر بافتی قبیله‌ای دارند و کمتر قابل کنترل هستند، تقسیم شدند. این شهرها مراکزی برای داد و ستد تجار و صنعتگران و تعلیم و تزکیه زائران و طلاب بودند و نیز محل ترانزیت کالا و مقر حکومت محلی و پادگان‌های نظامی به شمار می‌رفتند. در مقابل، قبایل نیمه‌ساکن و چادرنشین در نواحی روستایی می‌زیستند و به کار کشاورزی و پرورش دام مشغول بودند و به همان اندازه برای خصومت و غارت آمادگی داشتند. روابط بین شهر و نواحی

تاریخ و سنت شیعی در کوفه و حله نوشته و یا تدوین می‌گشتند، اما در قرن یازدهم، شهر نجف به مرکز اصلی دانش‌پژوهی تبدیل شد و تاریخ تأسیس حوزه مهم نجف به همین زمان بازمی‌گردد. تاریخ دانش‌پژوهی شیعی در شهرهای مقدس یکنواخت نیست و مراکز دینی عراق، حتی پیش از گرایش رسمی ایران به تشیع در ۱۵۰۱، با مراکز این کشور همچون ری، اصفهان و قم رقابت می‌کردند. در قرن نوزدهم، شمار بسیاری از علما و طلاب که بسیاری از آنان اهل ایران و نیز لبنان، هند و کشورهای دیگر بودند، پویایی مذهبی و فکری را به نجف و کربلا بازگرداندند. نظارت سهل‌انگارانه امپراتوری سابق عثمانی و پس از آن، تساهل نسبی حکومت سلطنتی در عراق، به شیعیان جنوب امکان داد تا به ساختن مساجد، مدارس و حسینیه‌ها بپردازند، اعیاد شیعی را جشن بگیرند و بدون هیچ مداخله‌ای [از سوی حکومت] آیین‌های گروهی مذهبی را برپا دارند. بزرگ‌ترین معلمان مذهبی، یعنی مراجع، از ملیت‌های گوناگون در نجف سکنا گزیده‌اند. دو شهر مقدس (نجف و



عراق را - که پیش از این متغیر و به صورت اشتراکی در دست قبیله بود - ثبت و تثبیت کرد. یکی از پیامدهای این اقدام نوگرایانه این بود که جمعیت روستایی به طبقه رعیت اسیری تبدیل شدند که تعداد اندکی از ملاکان بزرگ و شیوخ قبایل، که تولیدگندم، برنج، خرما و پشم را در اختیار داشتند، آن‌ها را به کار می‌گرفتند. این مالکان زمیندار پشتیبانان اصلی رژیم ۳۵ ساله سلطنتی بودند و از جانب دربار اعتبار یافته، حمایت می‌شدند.

از اولین اقدامات انقلاب ۱۹۵۸ که در اثر نفوذ گرایش‌های چپ‌گرایانه و سوسیالیست کشور صورت گرفت، اعلام «اصلاحات ارضی» بود که در پی آن، در تلاش برای توزیع زمین بین رعایا، املاک بزرگ قطعه قطعه گردیدند. به هر حال، نتیجه فوری اصلاحات این بود که تولیدات کشاورزی به شدت کاهش یافتند و مهاجرت شیعیان فقیر به بغداد و شهرهای مهم دیگر رو به افزایش نهاد. مهاجرت گسترده شیعیان از جنوب به بغداد، که تا جنگ جهانی دوم تداوم داشت - همچون لبنان - موجب بهبود وضعیت اقتصادی برخی از شیعیان شد،

روستایی به واسطه پادشاهان، پیمان‌ها و تجارت تنظیم می‌شدند و با شیخون‌های قبیله‌ای دوره‌ای به شهرها قطع می‌گشتند. از اوایل دهه ۱۹۰۰، تجار شیعه حرکتی را به سوی بغداد در شمال و بصره در جنوب آغاز کردند و پس از جنگ جهانی دوم، این مهاجرت‌ها شتاب بیشتری یافتند؛ زیرا در این زمان، شهرهای بزرگ به دلیل [بهره‌مندی از] زیرساختارهای اقتصادی و تمرکز روزافزون حکومت، در مقایسه با اقتصاد محدود شهرهای جنوبی، فرصت‌های بهتری برای کار فراهم می‌کردند. رعایای شیعه نیز دسته دسته از مناطق روستایی به بغداد رفتند و در حومه‌های فقیرنشین آن گردآمدند. شیعیانی که در بغداد و دیگر شهرهای غیرمقدس می‌زیستند، از طریق خانواده گسترده، ارتباط با روحانیان رده بالا و رفت و آمد به اقامت‌گاه‌های فرعی، به ویژه هنگام برگزاری آیین مذهبی بزرگداشت عاشورا یا تشییع جنازه‌های خانوادگی، پیوند خود را با کربلا و نجف حفظ می‌کردند.

در ۱۹۶۹ آیین‌نامه حکومت عثمانی درباره زمین از طریق «تاپو» (Tapu) یا دفتر ثبت املاک، مالکیت زمین در جنوب

اما به پیدایش محله‌های شیعی فقیرنشینی در پایتخت نیز انجامید. شیعیان فقیرتر شهرها، هم نسبت به سنی‌ها و هم در مقایسه با شیعیان مرفه، طبقه پایین محسوب می‌شدند و بر این اساس، از فرصت‌های مربوط به حضور فعال در جامعه به صورت مضاعف محروم می‌شدند. زاغه‌های جدید شیعه‌نشین زمین حاصلخیزی برای [رشد] کمونیسم و پس از آن افراط‌گرایی اسلامی فراهم کردند.

با تمرکز حکومت در بغداد، پس از استقلال عراق و جاری شدن درآمد فزاینده نفت به کشور، شمار زیادی از تجار شیعه، که پیش از این در نجف و کربلا و در حدی کمتر در بصره مستقر بودند، نیز به پایتخت عزیمت کردند و در آنجا به تأسیس مراکز تجاری مبادرت ورزیده، غالباً سرمایه و اعتبار قابل ملاحظه‌ای به دست آوردند. برخی از شیوخ قبایل به طبقه شیعیان تاجر پیوسته، منافع مشترک و پیوندهای اجتماعی متعددی ایجاد کردند. پسران این طبقه ثروتمند تاجر در دانشگاه‌های جهان عرب و غرب تحصیل کردند و نخبگان فکری و متخصصی به وجود آوردند که

پس از جنگ جهانی دوم پدیدار گشتند. در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ یعنی دو دهه پایانی دوران سلطنت، این طبقه تحصیل کرده و برخوردار از پشتوانه مالی مطمئن، رفته رفته به زندگی سیاسی کشیده شد. یکی از محققان به نام حنا بطوطه، شکاف اجتماعی حاصل شده در جامعه را این‌گونه ثبت کرده است: «اگر در ۱۹۵۸ ثروتمندترین ثروتمندان غالباً شیعه بودند، فقیرترین فقرا نیز عمدتاً همان‌ها بودند.»

انقلاب - و یا به گفته برخی، کودتای - سال ۱۹۵۸ به رهبری ژنرال عبدالکریم قاسم ضربه‌ای به شیعیان رده بالا - و نه لزوماً همه شیعیان - وارد ساخت. در اصلاحات اجتماعی و رفاهی نخستین انقلاب عراق، با ایجاد خانه‌های سازمانی، مراقبت‌های گسترده آموزشی و بهداشتی و فراهم آوردن شغل در بخش عمومی، فقیرترین بخش جامعه عراق - که در عمل همان شیعیان فقیر بودند - مورد توجه قرار گرفت. کودتاهای بعدی عراق، که دوبار در ۱۹۶۳ و بار دیگر در ۱۹۶۸ صورت گرفتند، آسیب بیشتری بر منافع شیعی وارد آوردند. در سال ۱۹۶۴، حکومت عبدالسلام عارف - افسر سنی و

شده بود. هر کدام از قدرت‌های امپراتوری که بغداد را تصرف می‌کرد، به انتقام‌جویی فرقه‌ای مبادرت می‌ورزید و در این میان، سنیان و یا شیعیان قربانی می‌شدند. فروپاشی حکومت صفوی به هر نوع عرض اندام جدی ایران خاتمه بخشید و سلطه امپراتوری عثمانی بر عراق تا جنگ جهانی اول پابرجا بود. پس از قرن‌ها حاکمیت ضعیف، در نیمه دوم قرن نوزدهم، کنترل اجرایی ترکیه بر عراق با به کارگیری نظام ولایات تقویت شد. مقامات ترک در منصب کارمندان رده بالای دولت و مقامات حکومتی دیگر فعالیت می‌کردند، اما دسته اندکی از عراقی‌های بومی در کنار ترک‌ها در نظام اداری ریشه دوانیدند. از آنجا که رقابت ترک‌ها با ایرانیان بر سر عراق دارای تاریخی دیرینه بوده و غالباً در کنار این رقابت، تبلیغات فرقه‌ای نیز صورت می‌گرفته است، به طور طبیعی، حکومت عثمانی تنها به شهروندان سنی عراق به عنوان زیربنای نظام حمایتی محلی اعتماد می‌کرد. با انزوا و سرکشی شیعیان - چه قبایل نافرمان و چه شهروندان پرخاشگر شهرهای مقدّس - عثمانیانی که به طور متوالی بر عراق حکم می‌راندند،

ملی‌گرای عرب که از سوسیالیسم مصری طرف‌داری می‌کرد - فرامینی صادر کرد مبنی بر ملی شدن بانک‌ها، صنایع، شرکت‌های بیمه و واردات کالاهای اساسی. ملی‌سازی مستقیماً منافع ملی تجار شیعه را، که تا آن زمان از تجارت به صنعت کشیده شده بودند، تحت تأثیر قرار داد. افزون بر این، رژیم عارف، که از سال ۱۹۶۳ قدرت را به دست گرفته بود، و به ویژه رژیم بعث، که در ۱۹۶۸ عارف را از قدرت برکنار کرد، گرایش فرقه‌گرایانه‌ای داشتند که آشکارا از تسنن جانب‌داری می‌کردند و برای منافع اجتماعی و سیاسی طیف وسیعی از شیعیان زبان بخش بودند.

### شیعیان عراق و حکومت

با پدیدار شدن خاندان قدرتمند صفوی در ایران، که به تازگی و مشتاقانه به تشیع گرویده بودند، جاه‌طلبی رژیم شاهنشاهی ایران رودرروی امپراتوری وسیع عثمانی قرار گرفت. رقابت بین این دو قدرت در هیچ جای دیگری به اندازه عراق شدید نبود؛ این کشور از اوایل قرن شانزدهم تا اواخر قرن هجدهم، به صحنه‌ای کهنه برای رقابت آن‌ها تبدیل

کوتاه مدت که از دل نگرانی‌های مذهبی ناشی شده بودند، انقلاب عرب و نقش بریتانیا را با خشنودی پذیرفتند. در طول جنگ جهانی اول، نگرش شیعیان عراق به بریتانیا با تردید بیشتری همراه بود. هنگامی که سربازان بریتانیایی در خاک عراق به جنگ با ترکیه پرداختند، روحانیان شیعه و شیوخ قبایل از حمایت یک کافر در مقابل نیروی مسلمانان خودداری ورزیدند، به ویژه اینکه با حضور قوای بریتانیا و مسئولان آن در جنوب عراق، احتمال داده می‌شد قدرت و منافع اقتصادی روحانیان و شیوخ محدود شود.

از زمانی که دست ترکیه به طور جدی از عراق قطع شد و حضور بریتانیا به واقعیتی از زندگی تبدیل گردید، به دست گرفتن آینده عراق مورد توجه عراقیان قرار گرفت. شیعیان، پیشگام «ثورة العشرين» یا انقلاب ۱۹۲۰ بودند؛ انقلابی که استقلال از بریتانیا را می‌طلبد و در واقع، زمینه‌ساز اعلام رژیم سلطنتی در عراق بود. شیعیان بر اساس آنچه آن را نقش اساسی در انقلاب قلمداد می‌کردند، خود را دست کم به اندازه سنی‌ها در آینده حکومت عراق سهیم می‌دانستند و هنگامی که بریتانیا عراق را

راحت‌تر می‌توانستند به گزینش [سنیان و کتار نهادن شیعیان] بپردازند. بر این اساس، جامعه سنی دست‌کم از حمایت و آموزش‌هایی هرچند بسیار ناچیز بهره‌مند بود، در حالی که شیعیان، به ویژه در مناطق جنوب بغداد، [کاملاً] خارج از نظام قرار داشتند.

با شکل‌گیری حکومت عراق پس از جنگ جهانی اول، گروهی از افسران نظامی سنی، که اوایل در ارتش عثمانی خدمت کرده و بعدها به انقلاب ۱۹۱۶ اعراب علیه ترکیه پیوسته بودند، به یاری قدرت استعماری بریتانیا برخاستند. راه‌اندازی انقلاب عراق به دست شریف هاشمی مکه (شریف حسین) و فرزندانش صورت گرفت، اما بریتانیا، که همکاری نزدیکی با افسران عراقی داشت، آن را حمایت، تأمین و هدایت می‌کرد. این افسران عراقی با پذیرش رهبری شاهزاده فیصل، پسر شریف حسین، برای مدت کوتاهی او را در سوریه همراهی نمودند و پس از آن، هنگام تاج‌گذاری فیصل در ۱۹۲۱، به همراه او به عراق بازگشتند. چهره‌های سرشناس سنی بغداد، از جمله افسران سابق حکومتی، زمینداران و رهبران مذهبی، پس از تردیدهایی

در دستگاه‌های حکومت عثمانی تعلیم دیده و با اداره ایالت‌ها آشنا بودند.

عامل دیگری که بریتانیا را به ستیان متمایل ساخت، فعالیت سیاسی روحانیان شیعه و نفوذ آن‌ها بر جمعیت شیعی بود. روحانیان رده‌بالای شیعه در عراق - که بسیاری از آن‌ها ایرانی‌تبار بودند - به ویژه در ۱۸۹۱ به منافع بریتانیا در ایران آسیب زدند؛ چرا که مخالفت قاطعانه آن‌ها حکومت ایران را مجبور کرد امتیاز انحصاری تنباکو را، که به بریتانیا واگذار کرده بود، لغو کند. همچنین در ۱۹۰۹ روحانیان شیعه از جنبش مشروطه در ایران، که موجب سقوط شاه قاجار شد، حمایت کردند. در نوامبر ۱۹۱۹ میرزا محمد تقی شیرازی، مرجع بزرگ عراق، که در کربلا مستقر بود، فتوایی مبنی بر حرام بودن انتخاب یا برگزیدن غیرمسلمان برای حاکمیت بر عراق صادر کرد. در آگوست ۱۹۲۰، شیرازی فتوای دیگری صادر کرد که شورش ۱۹۲۰ علیه بریتانیا را مشروعیت می‌بخشید. درگیری روحانیت شیعه در فعالیت‌های سیاسی ضد بریتانیایی، استقلال‌جسورانه آن‌ها و نفوذشان بر جوامع شیعی، شیعیان را شرکای

به نخبگان نظامی سنی واگذار کرد، [شیعیان] شدیداً سرخورده شدند. این تصمیم بریتانیا علت‌های متعددی داشت که مهم‌ترین آن‌ها تاریخ روابط بین نیروهای اشغالگر بریتانیا و دو گروه اعتقادی [شیعه و سنی] بود. شیعیان در طول جنگ، به دلیل ملاحظات دینی، عمدتاً مخالف بریتانیا بودند و هنگامی که سربازان بریتانیایی بصره را تصرف کردند و از طریق مراکز شیعی به پیشروی به سوی شمال پرداختند، شیعیان دوشادوش ترک‌ها به مبارزه با آنان برخاستند. [در مقابل] تنها شمار اندکی از رهبران سنی با بریتانیا مخالف بودند و در واقع، بسیاری از آنان همکاری نزدیکی با نیروهای بریتانیا داشتند و در پی جلب حمایت آن‌ها بودند. افزون بر این، ستیان در جامعه‌ای شهرنشین می‌زیستند [و از این‌رو، رفتارشان] قابل پیش‌بینی‌تر و فهم و کنترل آنان آسان‌تر بود. در مقابل، بیشتر شیعیان هنوز از یک نظام اجتماعی قبیله‌ای اسرارآمیز و مهارنشدنی پیروی می‌کردند که فهم و کنترل آن برای بریتانیا به مراتب دشوارتر بود. همچنین جامعه سنی پایورانی از کارمندان نسبتاً تحصیل‌کرده دولتی در اختیار داشت که

نامشروع و تهدیدی برای قدرت خود می‌دانست، منع می‌کرد. بر این اساس، در دهه ۱۹۲۰ علما با حضور دانش‌آموزان در مدارس حکومتی جدیدالتأسیس مخالفت می‌کردند؛ چرا که از نظر آنان، این مدارس کودکان را از نظارت روحانیت دور نگاه می‌داشتند و برنامه‌های آموزشی سکولاری ارائه می‌دادند. با تشکیل ارتش عراق در ۱۹۲۱، روحانیت شیعه با آن مخالفت ورزید و در چند دهه بعد، شمار اندکی از شیعیان وارد آکادمی‌های نظامی شدند.

ملک فیصل اول و برخی از رهبران سیاسی طی سال‌های اولیه سلطنت از این حقیقت آگاه بودند که نظامی که در آن اقلیت عرب سنی بر اکثریت عرب شیعی (و اقلیت عظیم کُرد) حکومت کند، ناقص و بی‌ثبات است. ملک فیصل در مارس ۱۹۳۳ - مدت کوتاهی پیش از مرگش - در یادداشت‌های محرمانه‌ای نسبت به خطرات و بی‌ثباتی ذاتی چنین نظامی هشدار داد. در نتیجه، سلطنت در صدد جلب نظر شیوخ قبایل و زمینداران سرشناس شیعه برآمد و بدین وسیله، بخش محدودی از حامیان خود را در میان شیعیان فراهم آورد که می‌توانست

نامطلوبی جلوه داد و بریتانیا را به حمایت از جامعه سنی، که در دسرشان کمتر و کنترلشان راحت‌تر بود، سوق داد.

همراهی سنی‌گرایی با قدرت نظامی و نیز با شکل‌گیری حکومت، که در زمان جنگ آغاز شده بود، پس از استقلال تثبیت شد و اقدامات ناچیزی که در طول دوران سلطنت برای وارد ساختن شیوخ قبایل و چهره‌های سرشناس شیعه به مجلس و کابینه انجام گرفتند، تأثیری بر آن نگذاشتند. قدرت رو به رشد قوای مسلح عراق و رشد ملی‌گرایی افراطی عرب در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰، موجب تقویت هر چه بیشتر قدرت سنی‌گردیدند. [ظهور] گونه‌های افراطی ملی‌گرایی عربی، که به قبضه کردن قدرت توسط بعثی‌ها در ۱۹۶۸ و پس از آن به محصور شدن قدرت در دست معدودی از طوایف هم‌پیمان سنی انجامید، تلاش‌های قبلی حکومت برای وارد کردن شیعیان به ساختار قدرت عراق را بی‌اثر ساخت. بیشتر شیعیان به نوبه خود، نسبت به حکومت بی‌اعتماد بودند و از مناصب دولتی اجتناب می‌ورزیدند. روحانیت، جمعیت شیعی را از خدمت‌گزاری به حکومتی، که آن را

در مقابل، شیعیان عراقی همچون هم‌تایان لبنانی و بحرینی‌شان، جذب احزاب انقلابی خارج از چارچوب سیاسی موجود شدند. سیاست با محتوایی ایدئولوژیکی و قدرتمند، جوانان شیعی تازه تحصیل کرده و ناراضی از طبقات رو به رشد متوسط جامعه را به سوی خود جلب کرد. برای این گروه از شیعیان، کمونیسم جذابیت خاصی داشت؛ چرا که ترسیمگر ایده آل‌های عدالت اجتماعی، برابری طبقاتی و توزیع عادلانه ثروت بود. تمامی این مسائل در عراق و به ویژه در مواردی که به شیعیان مربوط می‌شدند، نارسایی‌های فراوانی داشتند. در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ قسمت عمده احزاب کمونیست عراق را شیعیان تشکیل می‌دادند، به حدی که کمونیسم با تشیع یکسان انگاشته می‌شد. (پیوند شیعی، شیوعی، شعوبی - شیعی، کمونیست، ضد عرب - که در فصل دوم نقل شده، از این‌جاست.) در مقابل، سنی‌ها بر خلاف رقبایشان، حکومت را «شریک خود» و خود را شریک حکومت تلقی می‌کردند و حتی هنگامی که در زمانی خاص با یکی از حکومت‌ها مخالفت می‌ورزیدند، مجالی برای ابراز

به وسیله منافع و امتیازات، آن‌ها را کنترل نماید. افزون بر این، حکومت در روندی نسبتاً روشن‌بینانه اما کند، به توسعه تعلیم و تربیت در میان شیعیان و کشاندن آن‌ها به خدمات حکومتی همت گماشت. در طول دوره سلطنت از ۱۹۲۱ تا ۱۹۵۸، از میان ۲۳ نخست‌وزیر، فقط ۴ تن شیعه بودند (و تمامی آن‌ها پس از ۱۹۴۷ به قدرت رسیدند)، هرچند چندین عضو کابینه و شمار زیادی از نمایندگان مجلس را نیز شیعیان تشکیل می‌دادند. علی‌رغم برداشته شدن چنین گام‌هایی از سوی حکومت، مشارکت در قلمروی محدود وجود داشت و بخش‌های حساس حکومتی همچون دفاعی، پلیسی و امور اقتصادی، همچنان به سنیان اختصاص داشتند. به دلیل آنکه اقدامات انجام شده برای به حساب آوردن شیعیان به کندی صورت می‌گرفتند، دقیقاً کنترل می‌شدند و به گروه محدودی اختصاص داشتند، اصلاحات صرفاً سطحی بودند و تأثیر اندکی بر کل جمعیت شیعه به جا می‌گذاشتند. از این‌رو، نابرابری آشکار میان سنیان و شیعیان، در طول ۳۵ سال حاکمیت هاشمیان، صرفاً به صورتی جزئی برطرف شد.

وجود جمعی و موفقیت در نظام حکومتی موجود باقی می‌گذاشتند. سیاست مخالفت [با حکومت] در چارچوب سیاسی، عمدتاً رقابت درونی گروه‌های سنی بر سر قدرت بود و شیعیان در آن صرفاً از نقشی درجه دوم برخوردار بودند.

ملیت‌گرایی عربی نیز - آن‌گاه که در مرحله انقلابی‌اش بود و با تفسیری که بعثیان از آن ارائه می‌دادند - توجه شیعیان جوان ناراضی را به سوی خود جلب می‌کرد، البته در حدی بسیار پایین‌تر از کمونیسم. بعث‌گرایی ایدئولوژی بومی و مبتنی بر هویت عربی ارائه داد که فرارفتن از اختلافات فرقه‌ای و رهایی از استعمار غربی را نوید می‌داد. هنگام اولین کودتای حزب بعث در ۱۹۶۳، شیعیان فراوانی برای تصدی رهبری غیرنظامی این حزب نوپا جذب شدند. با این حال، پس از آنکه حزب بعث برای مدتی کوتاه در ۱۹۶۳ به قدرت رسید و به محض اینکه رژیم دوم بعث در ۱۹۶۸ جایگزین آن گردید، یعنی وقتی خود بعث به حزب حکومت تبدیل شد، حضور شیعیان در حزب به شدت کاهش یافت و رهبران شیعی عملاً کنار نهاده شدند. به هم خوردن ترکیب

فرماندهی منطقه‌ای (عراقی) حزب بعث در این دوران، نشانگر همین مسئله است. در حالی که در ۱۹۶۳، ۶ تن از ۱۳ عضو فرماندهی منطقه‌ای بعث شیعه بودند، در ۱۹۷۰ هیچ عضو شیعی در آن وجود نداشت. به همین صورت، در ۱۹۶۳، ۶ نفر از ۱۸ عضو شورای فرماندهی انقلاب رژیم اولیه بعث را شیعیان تشکیل می‌دادند، در حالی که در شورای ۱۵ نفری فرماندهی انقلاب، که رژیم دوم بعث در ۱۹۶۸ تأسیس کرد، یک عضو شیعه هم حضور نداشت. پس از ۱۹۶۴ شیعیان رفته رفته تمام منافع سیاسی را که در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ و در دوران کوتاه رژیم عبدالکریم قاسم در سال‌های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۳ به دست آورده بودند، از دست دادند. پس از ۱۹۶۹ حکومت جدید بعثی به ایجاد محدودیت‌هایی فراوان در زندگی مذهبی و فرهنگی شیعیان پرداخت که مصادره موقوفات، تعطیل کردن مدارس علمیه و ممانعت از اجرای مراسم مذهبی نمونه‌ای از آن‌هاست.

ملیت‌گرایی عربی سکولار این قابلیت را داشت که با ارائه نظامی که فراتر از فرقه‌گرایی و مذهب است، شکل فعالیت



بعثی را ناگزیر به سوی مسئله کردها کشاند، واکنش رژیم نسبت به مطالبات آن‌ها آمیزه‌ای از خشونت و حمایت لفظی بود: کردها به عنوان اقلیتی غیرعربی، موجوداتی حاشیه‌ای تلقی می‌شدند که نمی‌توانستند زیان چندانی بر حکومت بعثی عربی در بغداد وارد سازند. اما شیعیان مسئله خطرناک‌تری پیش می‌آورند که هیچ‌گونه سازشی بر نمی‌تابد: آن‌ها هم به سبب عرب بودن و هم به دلیل اکثریت داشتن، در قلب ملت عراق جای دارند و در موقعیتی واقعند که می‌توانند چشم‌انداز سیاسی عراق را به صورتی اساسی دگرگون کنند. هرگونه اعتراف به این نکته که شیعیان مورد غفلت و بی‌توجهی واقع شده‌اند و اینکه جبران این امر ضروری است، بنیان قدرت رژیم را تهدید می‌کند. بنابراین، روشن است که چرا ایجاد نظامی سیاسی که ترکیب جمعیت شناختی عراق را بهتر نمایان سازد و فرصت‌های مناسب‌تری برای شیعیان به وجود آورد، بخشی از برنامه سیاسی بعثی‌ها نیست.

نکته‌ای که ارتباط خاصی با شیعیان عراقی دارد، این است که ملیت‌گرایی عربی مدت‌ها خود را از طریق دشمنانش

سیاسی را تغییر دهد. با این حال، ملیت‌گرایی عربی و به ویژه حزب بعث با محدودیت فکری‌اش، در ایفای این وظیفه در عراق شکست خوردند و در مقابل، فرهنگ سیاسی سنتی موجود را استحکام بخشیدند. رژیم بعث دست کم به لحاظ نظری، عراق را نه به عنوان یک هدف مستقل، بلکه بخشی از جهان گسترده‌تر عربی می‌داند و به شدت متأثر از روایات، تصورات و سنن تاریخ رایج عربی است که معمولاً سهم شیعیان را نادیده می‌گیرد و یا به صورت جدی از ارزش آن می‌کاهد. اتخاذ موضعی پان‌عربی در عراق، در عمل راه‌حل ساده‌ای برای بعثی‌ها بود؛ چرا که بدین وسیله، از مسئله حاکمیت اقلیت سنتی طفره می‌رفتند و مبنای مشروعیت را صلاحیت عربی قرار می‌دادند، نه عراقی. بر این اساس، طی دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، رژیم بعث یک زبان سیاسی انتزاعی به وجود آورد که کل جهان عرب را مورد خطاب قرار می‌داد و از شرایط خاص عراق و ویژگی‌ها و نیازهای جامعه عراق فراتر می‌رفت. هنگامی که در دهه ۱۹۷۰ مقاومت مسلحانه و مستمر کردها توجه رهبران

تعریف می‌کرد و ایرانیان را دشمنان تاریخی عرب‌ها و تهدیدی دایمی برای تمدن عربی می‌نمایاند. برابرنگاری ایران با تشیع و حضور درازمدت علما و خانواده‌های ایرانی در عراق شیعیان را در کانون سوء ظن قرار می‌داد. مفهوم «شعوبیه» به عنوان نقطه تلاقی نفوذ شیعی و ایرانی (یعنی ضد عربی) در مباحث سیاسی ملی‌گرایان عرب عراقی مجدداً رواج یافت و در آثار خیرالله التُّلفه، عمو، پدرزن و مشاور صدام حسین به نقطه اوج شوونیسم (خاک‌پرستی) رسید. در تفسیری جزم‌گرایانه از ملیت‌گرایی عربی، شیعیان به علت ارتباط نزدیک ایران با تشیع گناه‌کار شناخته می‌شدند. بعث‌گرایی افزون بر [مسئله] تنگناهای ایدئولوژیکی و [تکیه بر] منافع شخصی، از ۱۹۶۸ توسط رژیم عراق به عنوان وسیله‌ای برای کنارگذاری [مخالفان] و تمرکز قدرت در دست عده‌ای محدود به کار گرفته شد. هر چند کنارگذاری ستیان شهرنشین روز به روز افزایش می‌یافت، اما در مورد شیعیان، تقریباً تمامی آن‌ها مشمول این امر بودند. چنان‌که گذشت، در ۱۹۷۰، شورای فرماندهی انقلاب، که تنها بخش

تصمیم‌گیری در حکومت بود، هیچ عضو شیعی نداشت. با این‌همه، طی دهه ۱۹۷۰، حکومت عراق تصمیماتی گرفت که بر آینده عراق در دهه‌های بعدی تأثیرگذار بودند: پیش‌نویس قانون اساسی جدیدی طراحی شد، توافقنامه‌ای سرنوشت‌ساز مبنی بر خودمختاری کردها امضا گردید (که رژیم در جنگ بعدی با کردها آن را نقض کرد)، مرز دریایی ایران و عراق به شکل تازه‌ای تعیین گردید (که صدام بعدها آن را بی‌اعتبار دانست) و بخش نفت عراق ملی اعلام شد. شیعیان در هیچ‌یک از این تصمیمات نقشی نداشتند. تبعیضی که رژیم بعث از ۱۹۶۸ علیه شیعیان اعمال می‌کرد، تا حد زیادی از احساس تعصب ذاتی رهبران جدید رژیم ناشی شده بود؛ چرا که آن‌ها به طبقات میانه فرودست شهرهای کوچک سنی‌نشین در ایالات مرکزی عراق تعلق داشتند و نماینده جامعه‌ای تنگ‌نظر بودند که بسیار کمتر از ساکنان شهرهای بزرگ با دیگران مدارا می‌کنند و تبعیض‌نژادی را کنار می‌نهند. این تبعیض علت دیگری نیز داشت و آن این بود که رژیم می‌خواست برخورداران از قدرت سیاسی را به تدریج کاهش دهد

۱۹۷۹، سالی که صدام حسین رئیس جمهور عراق شد، دست کم ۱۴ روحانی شیعه و در ۱۹۸۰، ۱۳ تن دیگر اعدام شدند. موج گسترده تری از اعدام‌ها و «ناپدید شدن‌ها»ی روحانیان شیعه در ۱۹۹۱ صورت گرفت. در این سال، ۹۶ تن از اعضای خاندان حکیم و ۲۸ نفر از خانواده بحر العلوم به همراه افرادی دیگر، بازداشت و ناپدید شدند.

در نهایت، باید خاطر نشان کنیم که مشکل شیعیان عراق حکومت است و نه دیگر بخش‌های جامعه عراق. در شهرهای بزرگ‌تر، به ویژه بغداد و بصره، یکسان‌سازی فسرقه‌ای (رفع تبعیض نژادی) و روابط مسالمت‌آمیز جوامع سنی و شیعی دارای سابقه‌ای طولانی و در حد نسبتاً بالایی است. جمعیت بیشتر محله‌های بغداد، بخصوص محله‌های جدید آن، مختلط است، البته در برخی محله‌ها نیز اکثریت با سنیان و در برخی محله‌ها اکثریت با شیعیان است؛ چنان‌که محله‌هایی را می‌توان یافت که عمدتاً مسیحیان و کردها در آنجا ساکنند. به طور کلی، توزیع جمعیت شناختی بغداد بیشتر با وضعیت اقتصادی یا حرفه‌ای متناسب است تا

و سرانجام، ارتش و خود حزب را نیز کنار گذارد و قدرت را به دست شماری اندک از فرقه‌های متحد بسپارد.

رژیم بعثی صدام حسین در همان حالی که تبعیض مذهبی و سیاسی شدیدی نسبت به شیعیان اعمال می‌کند، تحت عنوان سکولاریسم، گرایش‌های فرقه‌ای را بر نمی‌تابد. سیاست‌های رژیم عراق عبارتند از: (۱) انکار دنبال کردن ملاحظات فرقه‌ای در سیاست‌های داخلی؛ (۲) مردود شمردن خواسته‌های شیعیان به علت اینکه فرقه‌گرایانه، تفرقه‌افکنانه و ملهم از ایرانند؛ (۳) وارد کردن تعداد کمی از شیعیان در پست‌های فرعی یا تشریفاتی برای پیش‌گیری از انتقادات؛ (۴) تضعیف نهادهای مذهبی شیعی و جلوگیری از رشد آن‌ها؛ (۵) برخورد شدید با فعالیت‌های سیاسی شیعیان.

رژیم با اینکه عمل شخصی به تشیع را مجاز می‌داند، با هر نوع اظهار گروهی یا علنی تشیع و ابراز همبستگی شیعیان به مبارزه پرداخته، آزادی عمل و توان علمی نهادهای مذهبی را تضعیف می‌کند. اعدام روحانیان شیعه تنها یکی از مظاهر سرکوب شیعیان توسط رژیم است. در

مذهب و قومیت. این امر به ویژه در مورد محله‌هایی صادق است که پس از ۱۹۵۸ برای سکونت اعضای حرفه‌های خاص، همچون آموزگاران، افسران ارتش یا گروه‌های دیگر ساخته شده‌اند. به همین صورت، عمدتاً نوع پیوند حرفه‌ای و طبقاتی روابط اجتماعی درون خود جامعه شیعی و ارتباط شیعیان و سنیان را تعیین می‌کنند، نه مبانی اعتقادی. ازدواج شیعه و سنی بسیار متداول شده و به همین‌گونه، شراکت مختلط شغلی، مورد پذیرش و عمل قرار گرفته است. با این حال، حتی در محدوده مختلط بغداد، پیوندهای اجتماعی شیعی از طریق آیین‌های مذهبی و رسوم درون‌گروهی تداوم دارند. سنی‌ها به لحاظ اجتماعی با سنی شیعی مدارا می‌کنند و در عین حال، آن‌ها را شگفت‌آور می‌دانند.

**افراطی‌شدن نگرش شیعیان به حکومت**  
در حالی که سرتاسر تاریخ حکومت عراق، مملو از سرکوب جدی کردها در درجات متفاوت است، سیاست این حکومت نسبت به شیعیان تا دهه ۱۹۶۰ تا آن حد تبعیض‌آمیز بود که جامعه سنی شدیداً بر حکومت تسلط داشت و از

همه امتیازهای اجرایی که از چنین سلطه‌ای ناشی می‌شوند، بهره می‌برد. در این کشور نیز همچون کشورهای دیگر، تبعیض علیه شیعیان به صورت مخفی و غیررسمی وجود دارد؛ به لحاظ نظری، آن‌ها نه ضمیمه فرعی حکومت، بلکه یکی از بخش‌های اصلی آنند، هر چند در واقع، هیچ نقشی در حکومت ندارند. بنابراین، با آنکه حکومت عراق در ۱۹۷۰ حق خودمختاری محلی کردها را پذیرفت، اما برای شیعیان قابل تصور نیست که در مورد حقوق خود، استدلالی ارائه دهند یا اینکه حکومت مرکزی چنین استدلالی را بپذیرد. در نتیجه، بسیاری از شیعیان عراقی به ذهنیت «قربانی بودن» مبتلا شده‌اند و تحت فشار تعارضات لاینحلی قرار دارند.

چند دهه تبعیض، که با نارضایتی از شرایط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی همراه بود، در دهه ۱۹۶۰ جمعی از شیعیان را برانگیخت تا خط مشی افراطی اتخاذ کنند که در مقایسه با مطالبات کردها، تهدید جدی‌تری برای حکومت قلمداد می‌شد. شیعیان به سبب اینکه هم عربند و هم مسلمان، نمی‌توانند در زمینه‌های مذهبی، قومی یا زبانی به دنبال

مقارن پایان دهه ۱۹۵۰ روحانیت شیعه شروع به تهیه و تدوین بدیلی اسلامی برای کمونیسم کرد که از حیث شورمندی و اصالت بر آن مقدم بود. هرچند این جایگزین اسلامی به وضعیت پان اسلامی متمایل بود، در عمل، توسط روحانیت شیعه، بخصوص سیدمحمدباقر صدر و سیدمهدی حکیم، پسر مرجع اعلا آیه‌الله محسن حکیم، ترویج می‌گشت. این بدیل از اصطلاحات شیعی استفاده می‌کرد، توجه خود را به شیعیان معطوف می‌ساخت و در استان‌های جنوبی و نواحی فقیرنشین شیعی بغداد به جذب نیرو می‌پرداخت. طبقات ثروتمند و شهرنشین شیعه قطع نظر از اظهار همدلی با جنبش به وجود آمده، با جذب افراد تازه مخالفت می‌کردند. «حزب الدعوه»، اولین سازمان سیاسی اسلامی شیعی، در ۱۹۵۸ در نجف پایه‌ریزی شد، اما به صورت رسمی در ۱۹۶۸ اعلام وجود کرد. اعضای «حزب الدعوه» از نظر فکری و معنوی از صدر و حکیم الهام می‌گرفتند، اما صدر هرگز عضو این حزب نبود و درباره نقش اصلی حکیم در شکل‌گیری و ترویج حزب اطلاع چندانی در دست نیست. الدعوه در ابتدا صرفاً به

وضعیت متفاوتی باشند. اگرچه کردها، ترکمن‌ها یا مسیحیان می‌توانند به عنوان گروه‌های اقلیت در مورد برخی حقوق و مصونیت‌ها به توافق برسند، اما شیعیان در وضعیت حساسی قرار دارند؛ چرا که خط‌مشی آن‌ها عام و فراگیر است؛ یعنی ماهیت حکومت را زیر سؤال می‌برد و برخی از مفروضات اساسی قدرت بغداد را مورد تردید قرار می‌دهد.

احیای تشیع به عنوان اعتقاد و عملی شخصی، طی سال‌های شکل‌گیری‌اش در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ واکنشی بود در مقابل سکولارشدن روزافزون جامعه عراق و منافعی که کمونیست‌ها از میان شیعیان جوان تحصیل‌کرده به دست می‌آوردند. اما تعارض تشیع با کمونیسم، که در بهترین شرایط، تأثیر آن بر نهادهای سیاسی عراق محدود بود، از بعد ایدئولوژیکی بود و تهدیدی فیزیکی برای تشیع یا شیعیان دربرنداشت. با به قدرت رسیدن بعثی‌ها در عراق در ۱۹۶۸، ماهیت پدیده تهدیدکننده تشیع تغییر کرد. رژیم جدید در تمامی جنبه‌ها خطر قریب‌الوقوعی برای تشیع بود و امنیت و آسایش جامعه شیعی را تهدید می‌کرد.

تبلیغ (دعوت مردم به ایمان)، تعلیم و احیای اعتقاد دینی می‌پرداخت. این حزب سرانجام، به حزب سیاسی فعالی تبدیل شد که به طور مخفیانه کار می‌کرد و برای مقابله با آموزه‌های عربیسم و کمونیسم به پرورش پیامی عقلانی می‌پرداخت.

تشدید افراطی خودآگاهی شیعی در عراق پس از ۱۹۶۸ پیامد طبیعی تعارضی بود که بین تبعیض روزافزون حکومت و محدودیت آزادی مذهبی شیعیان از یک سو، و منافع روحانیان شیعه و اعتقاد عمومی از سوی دیگر، وجود داشت. قبضه قدرت توسط بعثی‌ها در ۱۹۶۸ با قلع و قمع نهادهای شیعی، محدود شدن اختیاراتی که نهاد روحانیت در طول تاریخ از آن برخوردار بود، ممنوعیت بسیاری از فعالیت‌های شیعی و قطع ید هزاران خانواده شیعی همراه بود. رژیم عراق در سراسر دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰، با خشونت بی‌رحمانه، اسلامگرایان شیعی را تعقیب می‌کرد و اعضای «حزب الدعوه» را به همراه خانواده‌ها و هوادارانشان و روحانیانی که هدایت معنوی این حزب را بر عهده داشتند، هدف قرار می‌داد. در اوایل سال

۱۹۶۹ رژیم سیدمهدی حکیم را به اتهام جاسوسی برای اسرائیل بازداشت و شکنجه کرد. رژیم از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۵، دست‌کم ۴۱ روحانی را اعدام کرد که از جمله آن‌ها می‌توان به اعدام محمدباقر صدر و خواهرش بنت الهدی در ۱۹۸۰ اشاره کرد. در ۱۹۸۸ رژیم مهدی حکیم را در خارطوم ترور کرد. در طول این دو دهه، صدها روحانی دیگر بازداشت شدند که بسیاری از آن‌ها هرگز آزاد نشده و به صف هزاران عراقی «ناپدید شده» پیوسته‌اند. در ۱۹۸۰، شورای فرمان‌دهی انقلاب با صدور حکمی به صورت عطف به ماسبق، عضویت در «حزب الدعوه» را جرمی مستوجب اعدام دانست. [البته] نیاز چندانی به این حکم نبود؛ چرا که رژیم دست‌کم از ۸ سال قبل از آن زمان، به بازداشت، شکنجه و کشتن افرادی که متهم یا مظنون به عضویت یا هواخواهی «حزب الدعوه» بودند، اشتغال داشت. در واقع، روش‌هایی که برای شکنجه افراد مظنون به عضویت الدعوه اعمال می‌شدند اصل و اساس شایعات هولناک و ترس و وحشتی بودند که شیعیان عراقی را فراگرفته بودند.

این مخالفت عمومی، دو روز مشغول کشتار و بازداشت افراد بود. سرکوب شدید شیعیان و جنبش‌های مذهبی ناگزیر به خشونت تلافی‌جویانه انجامید. هسته‌های رزمندگان اسلامگرا از «حزب الدعوه»، «سازمان عمل اسلامی» (Islamic Action Organization) و گروه‌های کوچک‌تر دیگر، دست به اعمال خراب‌کارانه علیه حکومت زدند. هدف این تدابیر چریکی مأموران امنیتی حکومت، ساختمان‌های حزب بعث و مقامات رده بالا بود. تلاش‌های فوق‌العاده بلندپروازانه‌ای برای کشتن طارق عزیز، معاون نخست وزیر، در ۱۹۸۰ و نیز رئیس جمهور صدام حسین در ۱۹۸۰ و ۱۹۸۲ صورت گرفتند. با این حال، نتیجه این تلاش‌های ناموفق چیزی جز اعدام، اخراج و بازداشت بیشتر شیعیان نبود.

مشکل بتوان تعداد افرادی را که به عضویت احزاب اسلامگرا درآمدند برآورد کرد. پسران جوان اغلب بر خلاف میل خانواده‌هایشان و گاه بدون اطلاع آن‌ها به این احزاب می‌پیوستند. هر قدر سطح خشونت حکومت افزایش می‌یافت تعداد هواخواهان احزاب

اعمال سرکوب حکومت منحصر به الدعوه یا شیعیان متدین نبود، بلکه کل جامعه را فرامی‌گرفت. عملیات اخراج اجباری خانواده‌های شیعی در دهه ۷۰ آغاز شد؛ یعنی زمانی که هزاران تاجر شیعی به رغم تابعیت عراقی‌شان، «ایرانی‌تبار» خوانده شدند. حکومت شرکت‌ها، اموال و مستغلات آنان را ضبط، تابعیتشان را لغو و آن‌ها را همراه خانواده‌هایشان در مرز ایران رها کرد. نیروهای امنیتی بارها پسران جوان بین ۱۵ تا ۲۵ سال را گرفته، به دارالتأدیب انداختند، و در همان حال، خانواده‌هایشان را به ترک کشور مجبور کردند. این خانواده‌ها به ندرت فرزندان جوانشان را مجدداً می‌دیدند. روی هم‌رفته، با برآوردی محتاطانه، می‌توان گفت: حکومت بعث از ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۱، ۱۵۰۰۰۰ نفر را اخراج کرده است.

در ۱۹۷۷ راه‌پیمایی مذهبی ۳۰۰۰۰ نفره‌ای که بین نجف و کربلا صورت گرفت و با شعارهای مذهبی و نیز ضد بعثی همراه بود، مورد حمله نیروهای ارتش از زمین و هلی‌کوپترهای نظامی از آسمان قرار گرفت. رژیم برای سرکوب

افراد غیر مرتبط با احزاب اسلامگرا را نیز در برمی‌گرفت، شمار فزاینده‌ای از شیعیان و نیز ستیان احساس خطر کردند و برای پیش‌گیری از اینکه قربانی سوءظن‌های رژیم شوند، به اختیار خود، عراق را ترک کردند. علاوه بر ایران، سوریه، کشورهای خلیج و بریتانیا نیز در دهه ۱۹۸۰ شاهد هجوم گسترده شیعیان عراقی بودند.

جنگ ایران و عراق ایجاب می‌کرد که حکومت عراق رویکرد دوسویه‌ای نسبت به شیعیان اتخاذ کند. رژیم عراق در سال‌های آغازین جنگ، که در مبارزه با حریف ایرانی‌اش امتیازاتی به دست آورده بود، آزار و اذیت روحانیان شیعه و احزاب اسلامگرا را تشدید کرد و به تبعید خانواده‌های شیعی به ایران سرعت بیشتری بخشید. با این‌همه، عراق تا ۱۹۸۳ برتری نظامی‌اش را از دست داد و ناچار به اصلاح خط‌مشی خود پرداخت. رژیم دریافت که می‌بایست وفاداری شیعیانی که اکثریت قاطع سربازان و افسران درجه‌دار نیروهای مسلح عراق را تشکیل می‌دادند، حفظ شود و نیز به رغم تبلیغات ایران، صلاحیت‌های اسلامی‌اش را تقویت کند. دیدار مقامات

اسلامگرا - که لزوماً به عضویت آن‌ها در نمی‌آمدند - نیز زیاد می‌شد. در سطح عمومی جامعه شیعی، بسیاری مخالف شور مذهبی اسلامگرایان بودند و از آن بیم داشتند که ستیزه‌جویی آن‌ها به منافع اجتماع شیعی زیان برساند. با این‌همه، تمامی شیعیان به رغم انتقاد و ترسشان، با اعمال اعتراض‌آمیز مبارزان، که وحشیگری‌های اقدامات تلافی‌جویانه رژیم را محکوم می‌کردند، احساس نزدیکی می‌نمودند. در پی اعدام سید محمدباقر صدر و روحانیان دیگر در ۱۹۸۰ و شروع جنگ ایران و عراق، شمار زیادی از روحانیان عراقی به همراه بسیاری از طرفدارانشان رهسپار ایران شدند. سید محمدباقر حکیم، پسرآیه‌الله محسن حکیم و برادر مهدی حکیم، از جمله روحانیانی بود که به ایران گریخت. وی و دیگر رهبران روحانی و غیرروحانی برای هماهنگ کردن فعالیت‌های گروه‌های شیعی، که در آن زمان افزایشی فراوان یافته بودند، در تهران و با حمایت حکومت ایران، به تشکیل «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (SCIRI) مبادرت ورزیدند. هنگامی که شعاع سرکوب به حدی در حال گسترش بود که



در صدد بود به آن بعدی مذهبی ببخشند. این نام به طور ضمنی بیانگر آن بود که اعراب، مسلمانان حقیقی هستند و ایرانیان مجوسند. («مجوس» عنوانی است کلی که آیین زرتشت و دیگر ادیان باستانی ایران را در بر می‌گرفت.) رژیم تا حدی به خاطر ترس از اینکه شیعیان به نفع ایران دست به اقدامات خراب‌کارانه در جنگ بزنند، با احساسات پان عربی و پان اسلامی عراقی‌ها بازی می‌کرد. در واقع، علی‌رغم تمایلات و خواسته‌های ایران و حملات گاه و بی‌گاه رزمندگان شیعه به اهداف حکومت در طول جنگ، نشانه‌ای از شورشی شیعی در عراق به چشم نمی‌خورد. در حقیقت، هنگامی که جنگ در ۱۹۸۲ به خاک عراق منتقل شد، احساسات میهن‌پرستانه عراقی‌ها بر تمامی ملاحظات دیگر غالب گردیدند؛ فرار از خدمت در ارتش کاهش یافت و شیعیان با همان جدّیت سنی‌ها به جنگ پرداختند. احساس نارضایتی توده‌های شیعیان نسبت به جنگ از ملاحظات دیگری غیر از رابطه اعتقادی آن‌ها با ایران ناشی شده بود. به بیان دقیق‌تر، شیعیان معتقد بودند که رژیم عراق این جنگ بیهوده و خانمان‌برانداز را صرفاً به

رده بالای عراقی، از جمله صدام حسین از شهرهای مقدّس نجف و کربلا به نحو چشمگیری افزایش یافت و همه نشانه‌های آیین‌های ملی را در خود گردآورد. ساختمان‌های این شهرها در همان حال که علمای شیعه تحت اعراب و سرکوب بودند، نوسازی و تزئین شدند. صدام حسین برای کسب اعتبار بیشتر، به ویژه در مقابل شیعیان، با جعل شجره‌نامه‌ای، ادعا کرد که نسب وی به واسطه امام حسین (علیه السلام) به پیامبر می‌رسد و بر این اساس، سیّد و عضوی از اهل بیت (خاندان محترم پیامبر (علیه السلام)) است. بدین صورت، صدام سعی داشت تا هم پیوندی عاطفی با شیعیان برقرار کند و هم خود را در جایگاه مذهبی بسیار بالایی قرار دهد.

حکومت عراق تلاش فراوانی کرد که جنگ با ایران را به عنوان بخشی از نزاع دیرین عرب و عجم جلوه دهد، نه صرفاً جنگی میان این کشور با همسایه ایرانی‌اش و یا جنگی فرقه‌ای بین نظام سیاسی سنی و شیعی. رژیم این جنگ را با اشاره به نبرد سال ۶۳۷ میلادی که ایران را تحت حاکمیت مسلمانان قرار داد، «قادیسیه صدام» نامید و با این کار،

کشیده می‌شدند و مظنونان توقیف می‌گشتند.

نقطه عطف رویارویی شیعیان و رژیم، شورش گسترده‌ای بود که در مارس ۱۹۹۱، بلافاصله پس از جنگ خلیج، در جنوب عراق پدید آمد و شورش کردها در شمال را به دنبال آورد. ناآرامی‌های جنوب شورش‌های بدون رهبری و خود به خودی شیعیان از تمامی نحله‌های سیاسی بودند که اسلامگرایان و چپ‌گراها را با یکدیگر آشتی دادند؛ اما عمده آنان را کسانی تشکیل می‌دادند که به هیچ حزب سیاسی وابسته نبودند و نه بر مبنای یک ایدئولوژی خاص، بلکه به دلیل خشم و نفرتی که از رژیم داشتند، می‌جنگیدند. چند روز بیشتر طول نکشید که شورش به تمامی استان‌های جنوب بغداد کشیده شد. حکومت مخالفان را «غوغاء» (اوباش) و شورش را «خشونت اراذل» نامید. رژیم در واکنشی وحشیانه، با به‌کارگیری تانک، توپ و هلی‌کوپترهای جنگی، به بمباران شهرها و حرم‌های جنوب پرداخت. تانک‌های ارتش زیر نظر حسین کامل، داماد صدام، وارد کربلا شدند، در حالی که پرچم‌هایی با خود حمل می‌کردند که شعارشان چنین

خاطر جاه‌طلبی خود به راه انداخته است و در عین حال، عراقیان چاره‌ای جز دفاع از کشورشان ندارند. هر قدر جنگ به درازا می‌کشید، شمار مصدومان (که عمدتاً شیعه بودند) افزایش و اقتصاد افول بیشتری می‌یافت، ابراز انزجار شیعیان نسبت به حماقت رژیم نیز تشدید می‌شد. معضل شیعیان‌گزینش یکی از دو رژیم عراق و ایران نبود؛ آن‌ها بین خصومتشان با رژیم عراق از یک‌سو و مهین‌پرستی‌شان از سوی دیگر، گرفتار بودند و در نهایت، نشان دادند که به کشورشان وفادارند، نه به رژیم. اما در سال‌های بعدی جنگ ایران و عراق، صرفاً آتش‌بسی موقتی بین رژیم و شیعیان برقرار بود. در ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ درگیری بین گروه‌های چریکی شیعه و حکومت عراق مجدداً شروع شد و رژیم باتلاق‌های جنوب عراق را به بهانه آنکه پناهگاه سربازان فراری و مخالفان هستند، مورد حمله قرار داد. در دسامبر ۱۹۸۸ حکومت عراق طرح بسیار محرمانه «عملیات در باتلاق‌ها» را به اجرا گذاشت که به موجب آن، محاصره‌ای اقتصادی بر منطقه تحمیل می‌گشت، روستاها و محصولات کشاورزی به آتش

تاکنون ادامه داشته و جوامع گسترده‌ای از شیعیان مخالف عراقی را در ایران، سوریه، بریتانیا، کشورهای دیگر اروپایی و ایالات متحده به وجود آورده است. شدت انتقام‌جویی رژیم نسبت به کردها بر ظلم عمومی افزوده است. از مارس ۱۹۹۱ مخالفت با رژیم به شیعیانی که تا آن زمان غیرسیاسی بودند و نیز به گروه زیادی از سنیان سرایت کرد.

رژیم عراق از زمان جنگ خلیج تلاش کرده است تا رویکردی چندجانبه نسبت به شیعیان دنبال کند. رژیم برای تقویت اقدامات امنیتی در مناطق ناآرام جنوبی، برخی از شیوخ قبایل را مورد حمایت خاص خود قرار داده و آنان را برای مقابله با جمعیت ساکن در جنوب تجهیز کرده است. همچنین در سطحی تبلیغاتی به مرمت زیان‌های وارد شده به حرم‌ها و بازگشایی آن‌ها برای زائران خارجی از جمله ایرانیان پرداخته است. در همین حال، رژیم به آزار و اذیت و گاه ترور روحانیان برجسته از جمله آن‌ها که هیچ فعالیت سیاسی نداشته‌اند، ادامه داده است. در ۱۹۹۱ آیه‌الله العظمای ۹۰ ساله، ابوالقاسم خوئی، برجسته‌ترین مرجع شیعی، به رغم این واقعیت که

بود: «لا شیعۀ بعد الیوم.» (از این پس شیعه‌ای نخواهد بود.) شواهدی وجود دارند که رژیم در حمله خود، از بمب ناپالم استفاده کرده است. به گفته علی حسن المجید، پسر عموی صدام، رژیم در عملیات سه هفته‌ای‌اش برای سرکوب شورش ۳۰۰۰۰۰ نفر را کشت. حتی اگر این رقم اغراق‌آمیز باشد، گزارش‌های شاهدان عینی بیانگر آن هستند که پشسته‌هایی از اجساد خیابان‌ها و بزرگراه‌های شهر را پوشانده بودند. پس از شورش، هفت مقاله، که به باور همگان صدام حسین آن‌ها را نگاشته بود، در روزنامه رسمی حزب بعث، *الثوره*، منتشر شد. این مقالات مخالفان شیعی را «جاسوسان ایرانی» نامیدند و شیعیان ساکن در باتلاق‌ها را غیرعرب‌هایی قلمداد کردند که از ابتدا بیگانه بوده و به لحاظ اخلاقی فاسد و نفرت‌انگیزند.

فجایعی که رژیم مرتکب شد خشم جهانی شیعیان را در پی داشت. بلافاصله پس از شورش مارس ۱۹۹۱، قریب ۳۳۰۰۰ شیعه به همراه نیروهای متحد به عربستان سعودی پناهنده شدند. دست کم، به همین تعداد نیز به ایران گریختند. مهاجرت شیعیان از عراق از زمان جنگ

ادامه دارد و هر هفته گزارش‌هایی دربارهٔ رویارویی گروه‌های شیعه و نیروهای شبه نظامی و حمله به ساختمان‌ها و مقامات حکومتی ارائه می‌شوند. این حرکات همواره مقابله به مثل سربازان حکومت را نیز در پی دارند. از ۱۹۹۴ گزارش‌های مربوط به آتش‌سوزی روستاها، بازداشت‌ها، اعدام‌ها و اخراج اجباری افزایش یافته‌اند. در فوریه ۱۹۹۹ افرادی مسلح که تقریباً مسلم است مأمور رژیم بوده‌اند، روحانی محبوب، محمدصادق صدر و پسرش را در نجف ترور کردند. واکنش جامعهٔ شیعی گسترده، شدید و مداوم شده و سطح خشونت بین شیعیان و رژیم را افزایش بیشتری بخشیده است. هرچند «مجلس اعلاى انقلاب اسلامى عراق» (SCIRI)، الدعوه و دیگر احزاب اسلامگرا مدعی نفوذ سیاسی در منطقه‌اند، فعالیت‌های ضد رژیم در جنوب ضرورتاً به هیچ حزب سنتی شناخته‌شده‌ای مربوط نیستند. جنبش کنونی مقاومت به گفتهٔ کسانی که در آن شرکت جسته یا شاهد عینی آن بوده‌اند، توسط گروه‌های محلی که به صورت مستقل عمل می‌کنند و یا ارتباطی اندک با یکدیگر دارند، اداره می‌شود و هدایت

هرگز فعالیت سیاسی نداشت، مورد بازجویی قرار گرفت و در منزل خود بازداشت شد. پسر وی، محمدتقی خوئی، در ۱۹۹۴ و دوروحانی عالی‌رتبه، غروی و بروجردی، در ۱۹۹۸ ترور شدند. علاوه بر این، رژیم به اقدامات پیش‌گیرانهٔ شدیدی علیه شیعیان مظنون به دشمنی با حکومت دست‌زده و خانواده‌های شیعی را مجبور به ترک بغداد کرده است؛ چرا که آن‌ها در آنجا خطری خاص ایجاد می‌کنند. در ۱۹۹۲ برای از بین بردن پناهگاه فراریان و مخالفان، طرح «عملیات در باتلاق‌ها» به شدت اجرا شد که با عملیاتی نظامی برای خالی کردن منطقه از سکنه و نابودسازی اقتصادی و زیست‌محیطی منطقه از طریق زه‌کشی همراه بود. قریب ۵۰۰۰۰۰ سکنهٔ شیعی مرداب ناگزیر به ایران یا بخش‌های دیگر عراق پناهنده گردیده، بسیاری توسط نیروهای حکومتی کشته شده و آسیب‌های محیطی منطقه را غیرقابل سکونت کرده‌اند.

با این‌همه، در شهرها و نواحی روستایی جنوب عراق، مخالفت مسلحانهٔ ادواری با حکومت همچنان

### جدایی‌ها و اتحاد

در نوشتار دائرةالمعارفی حنا بطوطه دربارهٔ عراق، طبقات اجتماعی دیرین و جنبش‌های انقلابی عراق، فصل مختصری با این عنوان به چشم می‌خورد: «دو عراقی و سه حزب» (طنزی که در آن حقایق بسیاری وجود دارد). اختلافات ۱۲ میلیون شیعهٔ عراق از نقاط توافقشان بیشتر است. این اختلافات همچون اختلافات دیگر شیعیان، پیامد تاریخ سیاسی و متغیرهای اجتماعی و اقتصادی هستند. تصویر شیعیان عراق بر خلاف کشورهای همچون لبنان، باید از طریق اظهارات و عملکردهای گروه‌های خارج عراق به همراه شرایط و عملکردهای گروه‌های داخل بررسی شود. در شورش مارس ۱۹۹۱ بسیاری از مخالفان پوسترهایی حمل می‌کردند که در آنها تصاویری از روحانیان شیعه همچون خمینی و محمدباقر حکیم، رهبر «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (SCIRI) همراه شعارهای اسلامی آمده بودند. با وجود این، بر اساس گزارش‌های شخصی که از شورش ارائه شده، بسیاری از کسانی که در این امر شرکت داشته‌اند، از گرایش ایدئولوژیکی قدرتمندی

آن به دست رهبران محلی است. همکاری میان این گروه‌های چریکی نه بر اساس ساختاری سازمانی، بلکه از طریق پیوندهای خانوادگی و طایفه‌ای و دوستی‌های شخصی تحقق می‌یابد.

در سه دههٔ گذشته، سیاست حکومت عراق از تبعیض به سرکوب جدی شیعیان تبدیل شده است. سیاست‌های سرکوبگرانهٔ رژیم خشم شیعیان داخل و خارج را چنان برانگیخته که تغییر یا فرونشاندن آن بسیار دشوار است. یکی از شیعیان سکولار با بیان اینکه رژیم به «تهدیدی وجودی / حیاتی» برای جامعهٔ شیعی تبدیل شده، در واقع دیدگاه بسیاری از شیعیان را بازگفته است. از زمان جنگ خلیج، جنوب عراق در آتش کم‌حجم و مداوم ناشی از درگیری مسلحانهٔ میان گروه‌های مخالف شیعه و قوای حکومتی می‌سوزد، امیدی به انعطاف حکومت نیست و دورنمایی از راه حلی که از راه مذاکره حاصل شود، به چشم نمی‌خورد. در نظر شیعیان، تنها راه‌حل برکناری رژیم صدام حسین است و هنگامی که تغییری در نظام کنونی عراق پدید آید، بعید است که آنان بپذیرند همچنان طبقهٔ زیردست در حکومت باقی بمانند.

دارای سنت قدرتمندی از ایدئولوژی‌های ملی‌گرا و چپ‌گرای عربی است که از دهه ۱۹۴۰ تا دهه ۱۹۷۰ شیعیان را مجذوب خود کرده بود. همچنین پیامد تحصیل بسیاری از شیعیان در غرب و اقامت طولانی آن‌ها در اروپا و ایالات متحده، پیدایش جماعتی از شیعیان لیبرال بود که در اندیشه سیاسی‌شان از غرب الهام می‌گرفتند. در حالی که شیعیان سکولار خود را «اکثریت خاموش عراق» می‌خواندند، گروه‌های اسلامی بر این باورند که خودشان نمایانگر واقعی منافع شیعیانند و از حمایت اکثریت شیعه برخوردارند. هیچ‌یک از این ادعاها در شرایط موجود عراق قابل اثبات نیست.

شیعیان به صورتی اجتناب‌ناپذیر گرایش‌های ایدئولوژیکی خود را در مباحث سیاسی وارد می‌کنند و در مورد مفاهیم بنیادینی همچون دموکراسی، حکومت انتخابی، حقوق شهروندی و حاکمیت اکثریت، تفاسیر متفاوتی ارائه می‌دهند. در این مباحث، هیچ اصطلاحی پیچیده‌تر از «دموکراسی» نیست و به ویژه اسلامگرایان شیعه بیش از هر اصطلاح دیگری آن را در نوشتار و گفتار مورد

برخوردار نبوده‌اند و انگیزه آن‌ها صرفاً مخالفت با رژیم بوده است. در واقع، این گروه‌ها شور مذهبی اسلامگرایان را علت شکست شورش قلمداد می‌کنند.

جنگ خلیج در سال ۱۹۹۱ گروه‌های شیعی مخالف رژیم را به گونه‌ای بی‌سابقه بسیج کرد، جان تازه‌ای به احزاب سنتی اسلامگرا بخشید و به گونه‌ای شگفت‌انگیز، تمامی اشکال مخالفت‌های سکولار را گسترش داد. همه شیعیان عراقی در مورد مسئله تبعیض و ضرورت عدالت بیشتر در توزیع قدرت اتفاق نظر دارند. علاوه بر این، درباره مسائلی همچون سرکوب، عدم رعایت ذره‌ای از حقوق بشر و اهمیت تغییر سیاسی بنیادی در عراق نیز متفقند. این نگرش اخیر منحصر به شیعیان نیست، بلکه سنیان نیز به صورتی محدودتر در آن سهیمند.

گذشته از این موضوعات کلی، شیعیان بر سر ماهیت تغییر و سازوکارهای آن، الگوی آینده عراق و جهت‌گیری سیاسی این کشور با یکدیگر اختلاف دارند. تمایز اصلی بین اسلامگرایان و سکولارها قرار دارد. همان‌گونه که پیش‌تر گفتیم، کشور عراق

مورد دموکراسی در میان اسلامگرایان شیعه در حال زوال است و این واژه به صورتی روزافزون، بدون قید و شرط به کار می‌رود.

یکی از پیامدهای جنگ خلیج این بود که به جدایی اسلامگرایان از جریان غالب افکار عمومی عراق پایان داد و امروزه گروه‌های اسلامگرا مؤلفه‌ای اساسی از مجموعه جناح‌های مخالف عراقی‌اند. «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق»، که سازمانی است گسترده و در ۱۹۸۰ به رهبری سید محمدباقر حکیم در ایران تأسیس شد، در پیمان‌های مقاومت جایگاه برجسته‌ای یافته است. این سازمان در ۱۹۹۲ به گروه بزرگ مجلس ملی عراق پیوست و به رغم وابستگی مادی‌اش به ایران، وارد مذاکره با ایالات متحده شده است. حزب قدیمی ترالدعوه، که مواضع ثابت‌تری اتخاذ نموده، از شکافی که در آن رخ داده آسیب دیده و توان پیشین خود را از دست داده است، اما امروزه نسبت به گذشته تمایل بیشتری برای مشارکت با گروه‌های مخالف عراقی دارد. با این حال، نگرش الدعوه به ایالات متحده با سوء ظن همراه بوده و این حزب

بحث قرار داده‌اند. تعریف «دموکراسی» در نظر سکولارها و بخصوص چپ‌گراها و لیبرال‌ها، به الگوی اروپایی نزدیک است و مجموعه‌ای از معیارهای سیاسی و فرهنگی را دربرمی‌گیرد که بر بیشتر ابعاد زندگی عمومی حاکم است. اسلامگرایان به نوبه خود، رویکرد احتیاط‌آمیزی به این اصطلاح دارند. آن‌ها سعی می‌کنند با ارجاع به مفاهیم اسلامی «شورا» و «بیعت» (سوگند وفاداری یاد کردن)، که در قرآن و دیگر متون اسلامی از آن‌ها سخن به میان آمده است، به این مفهوم مشروعیت بخشند. اسلامگرایان با اموری که با دموکراسی غربی پیوند دارند و لیبرالیسم مورد تفسیر و پذیرش آن، که مستلزم آسان‌گیری سیاسی و اجتماعی است، نیز مخالفند. آن‌ها به ویژه این امکان را که خود دموکراسی بتوانند در برابر نظام‌های ایدئولوژیکی دیگر، ایدئولوژی سیاسی جایگزینی فراهم آورد، منتفی می‌دانند. در نتیجه، آن‌ها به طور سنتی، ترجیح می‌دهند به جای سخن گفتن از دموکراسی، در مورد «روش‌های دموکراتیک» همچون انتخابات، حاکمیت قانون و مسئولیت صحبت کنند. با این حال، این تردید در

همچنین «حزب کمونیست عراق»، بعضی‌های مخالف، ملی‌گرایان عرب، سوسیالیست‌ها، گروه‌های اصلی سنی و احزاب عمده‌کرد را با یکدیگر متحد ساخت. در ۱۹۹۲ بیشتر این گروه‌ها در «مجلس ملی عراق» (INC) - که ائتلافی فراگیر از مخالفان بود - مشارکت نمودند و بیانیه و خط‌مشی سیاسی مجلس را به تصویب رساندند. این بیانیه، که به تأیید تمامی احزاب حاضر رسید، حاکی از پای‌بندی جناح‌های مخالف به امور ذیل بود: «... حکومت پارلمانی کثرت‌گرا ... فراهم کردن حقوق برابر برای شهروندان، حفظ آزادی‌ها و حقوق دموکراتیک، ایجاد امنیت و ثبات و برقراری حاکمیت قانون و حقوق اساسی بشر، بخصوص حقوق مدنی و سیاسی و احترام به اعتقادات مردم که اسلام نمونه‌ای از آن است.»

علاوه بر جدایی میان اسلامگراها و سکولارها، در صفوف خود اسلامگرایان نیز اختلاف‌نظرهایی وجود دارند. بسیاری از این اختلافات بیشتر شخصی هستند تا عقیدتی؛ چنان‌که احزاب تحت رهبری افراد خاص روحانی یا غیرروحانی با هم متحد می‌شوند و به

از مذاکره با مقامات ایالات متحده خودداری کرده است. گروه‌های اسلامگرای عراقی در فرایند آشتی با جناح‌های مخالف عراق، به تحقیقی پرداخته‌اند که دلیل آن تا حدی نیاز به برقراری گفت‌وگو با عراقیان سکولار بوده است. دلیل دیگر را می‌توان تغییراتی دانست که در خود حکومت ایران - که تا مدت‌ها به عنوان الگوی اصلی اسلامگرایی شیعی تلقی می‌شد - صورت می‌گیرند.

اوایل ۱۹۸۹ «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (SCIRI) و الدعوه در دمشق وارد مذاکره با دیگر گروه‌های مخالف عراقی شدند. در دسامبر ۱۹۹۰، حمله صدام حسین به کویت موجب شد گروهی متشکل از ۱۷ حزب سیاسی اقدام به تشکیل «کمیته فعالیت مشترک» کرده، بیانیه‌ای در محکومیت رژیم و حمایت از تغییرات دموکراتیک در عراق به امضا برسانند. اهمیت «کمیته فعالیت مشترک» در این بود که «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (SCIRI)، «حزب الدعوه»، «سازمان عمل اسلامی» و گروه‌های اسلامی کوچک‌تر شیعه،



حدی از یکپارچگی دست یابند (و اغلب نیز به این امر نایل می‌شوند) و هدفی مشترک دنبال می‌کنند.

اختلاف نظرهایی که در میان شیعیان سکولار وجود دارند، در اصل به پیشینه‌های ایدئولوژیکی متعدد آنها مربوط می‌شوند. ملی‌گرایان عرب و بعثی‌ها همچنان وضعیت عراق را در چارچوب سنتی مبارزه با عرب بررسی می‌کنند؛ الگویی که بر اساس آن عرب‌ها می‌بایست برای استقلال واقعی، با قدرت‌های استعماری نو همچون ایالات متحده مبارزه کنند. کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها محوریت بیشتری به عراق می‌دهند، افزون بر اینکه همچون ملی‌گرایان نسبت به ایالات متحده بی‌اعتمادند. صلاحیت ملی‌گرایی عربی به عنوان یک ایدئولوژی برای حل مشکلات عراق، موضوع بحث محافل مخالفان سکولار است. به همین صورت، میراث و نقش حزب بعث در عراق و مدارا در مقابل ایدئولوژی بعثی، منشأ تنش در میان شیعیان دارای خطوط سیاسی متفاوت است. بعثی‌ها و ملی‌گرایان استدلال می‌کنند که مسئول اوضاع نابسامان عراق صدام حسین است

ندرت به تغییر موضع حامیان می‌انجامند. اختلافات ایدئولوژیکی غالباً حول محور مفهوم «ولایت فقیه» می‌گردند. این مفهوم که خمینی آن را در ایران به اجرا گذاشت، به معنای حاکمیت فقیه است و برخی از شیعیان با آن مخالف بوده و یا در مورد آن تردید دارند. در واقع، همه اسلامگرایان در مورد نقش رهبری روحانیان اتفاق نظر دارند. در حالی که علما وظیفه هدایت معنوی و مشاوره را بر عهده دارند، اما قبول رهبری آنها در عرصه سیاسی، مورد قبول همگان نیست. اسلامگرایان در این امور نیز اختلاف نظر دارند. تصور آنان از ایران، مدارا با غرب، پذیرش معیارهای دموکراتیک و خط‌مشی‌هایی است که در اسلامی کردن جامعه و حکومت دنبال می‌کند. هرچند «مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق» (SCIRI) در ایران مستقر است، اما در ارتباط با غرب و به ویژه ایالات متحده، نسبت به دیگر گروه‌های اسلامگرا همچون الدعوه و «سازمان عمل اسلامی»، مصلحت‌اندیشی بیشتری از خود نشان داده است. این اختلافات صرفاً مربوط به تفاوت در درجه است و گروه‌های اسلامی در «دوران مبارزه» می‌توانند به

و نه حزب بعث، و خود حزب صرفاً به آلت دستی برای صدام حسین تبدیل شده. پاسخ سکولارهای دیگر این است که رژیم صدام محصول ایدئولوژی بعثی است که ذاتاً «فاشیستی» و استبدادی است و همچنین این رژیم نتیجه ماهیت خودکامه نظام حزب بعث است.

شیعیان سکولار عراق بر خلاف اسلامگرایان، تشکیلاتی برای خود ایجاد نکرده‌اند و در این کشور، هیچ حزب شیعی مشابه با «امل» (Amal) لبنان شکل نگرفته است. با این حال، شیعیان به لحاظ تعداد، بر تمام سازمان‌های سیاسی عراق (همچون احزاب مربوط به کردها، ترک‌ها یا آشوری‌ها) که بر پایه قومیت تأسیس نشده‌اند، برتری دارند. برای مثال، «پیمان ملی عراق»، که بین گروهی ملی‌گرا و متشکل از مقامات اداری و بعثی‌های پیشین است، اغلب در مطبوعات غربی «سنّی» خوانده می‌شود، در حالی که در واقع بسیاری از اعضای اصلی آن شیعه‌اند. این آشفتگی حاکی از این گرایش خطرناک در غرب است که بر اساس آن، سکولاریسم با تسنّن، و اسلام‌گرایی با تشیع یکی دانسته می‌شود. توانایی شیعیان سکولار برای دستیابی

به زمینه‌های مشترک ایدئولوژیکی با سنّیان، عامل نوید بخشی است که می‌تواند به بهبود و رهایی جامعه عراق از اثرات تخریبی دهه‌های سرکوب در این کشور کمک کند.

سکولارهای شیعه با وجود اختلافات ایدئولوژیکی‌شان با گروه‌های اسلامی شیعه، به اهمیت آن‌ها در ساختار مقاومت عراق واقفند و هر دو جناح برای مبارزه مشترک با رژیم عراق آماده همکاری با یکدیگرند. سنّی‌ها نیز دست‌کم، در این مرحله، اهمیت احزاب اسلام‌گرای شیعه را می‌پذیرند. «کمیته - ناپایدار - فعالیت مشترک»، که در ۱۹۹۰ شکل گرفت، و «کنگره ملی عراق» (INC)، که جایگزین آن گردید، گواه این امر است که گروه‌های مختلف مایلند برای نیل به آرمانی مشترک، اختلافاتشان را به طور موقت، فراموش کنند. تنش‌هایی که بروز آن‌ها از چنین پیمان‌های پردامنه و ناهمگونی اجتناب‌ناپذیرند، سرانجام سربرآورده، توان «کمیته فعالیت مشترک» و پس از آن «کنگره ملی عراق» را هدر دادند. با این حال، شایان توجه است که شکاف‌ها و مناقشات درون کنگره فرقه‌ای نبودند،

فاصله می‌گیرد و در عین حال، از سنت فرهنگی و فکری شیعی به شدت حمایت کرده، با دلایل انسان‌دوستانه از منافع شیعیان دفاع می‌کند. «بنیاد خوئی» با دوری جستن از آشوب‌های سیاسی و پرداختن به موضوعات سیاسی، از دیدگاه فکری و با روحی آشتی‌جویانه، در جلب توجه طیف گسترده‌ای از متفکران عراقی و دیگر متفکران عرب شیعه موفق بوده است.

#### پی‌نوشت‌ها .....

۱. مقاله حاضر فصل پنجم از کتاب شیعیان عرب؛ مسلمانان فراموش شده می‌باشد. مشخصات کتاب‌شناختی این کتاب به شرح ذیل است:

Fuller, E. Graham & Franke, Rend R.,  
*The Arab Shi'a: The Forgotten Muslims*,  
 New York: St. Martin's Press, 1999.

بلکه از اختلافات شخصی تعصب‌آمیز یا راهبردی ناشی می‌شدند.

دو گروه جامع مزبور، محل بسیار مناسبی برای تبادل نظر شیعیان با یکدیگر و نیز با سنیان فراهم آورده بودند. «بنیاد خوئی» در زمینه مذاکرات درون‌گروهی شیعیان و نیز شیعیان با سنیان اهمیت روزافزونی دارد. این بنیاد، که سازمانی خیریه و آموزشی است، توسط مرحوم آیه‌الله خوئی تأسیس شده و در حال حاضر، اداره مرکزی آن در لندن واقع است و در سراسر جهان شعبه دارد. این بنیاد به نقطه اصلی تبادل نظر در مورد مسائل مربوط به اسلام و دموکراتیک‌سازی، آشتی سنیان با شیعیان و روابط سکولارها و اسلامگرایان تبدیل شده است. این بنیاد با تأسی به آیه‌الله مرحوم، از سیاست



پروشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی